

فتح ال... یوری

معاون اول قضایی دیوانعالی کشور



دعاوی و اختلافات راجع

به اسناد سجلی

دعاوی و اختلافات راجع به اسناد سجلی که تحت عناوین مختلف در ۳۳۸ دادگاه حقوقی یک و دادگاه حقوقی ۲ مستقل سراسر کشور مطرح میشود برطبق قوانینی که از سال ۱۳۰۴ شمسی تاکنون راجع به اسناد سجلی تصویب و اصلاحات کلی در آنها بعمل آمده مورد رسیدگی واقع و دیوانعالی کشور در مرحله نهائی نظارت قانونی خود را اعمال نموده است.

گزارشی که دبیرخانه دیوانعالی کشور راجع به این پرونده ها از دفاتر مربوطه استخراج نموده نمایانگر این واقعیت است که در هر ماه بطور متوسط ۴۰۰ پرونده مربوط بدعاوی راجع به اسناد سجلی بدیوانعالی کشور میرسد که در یکسال ۴۸۰۰ پرونده و در مقایسه با سایر پرونده های واصله بدیوانعالی کشور معادل $\frac{1}{7}$ کل پرونده های حقوقی و کیفری و در مجموع بار سنگینی برای دیوانعالی کشور است.

برای ریشه یابی علل ازدیاد دعاوی مزبور لازم است قوانین سجل احوال و قوانین دادرسی حقوقی و اصلاحات و تغییراتی که در ۶۵ سال گذشته در این قوانین بعمل آمده بررسی شود و نمونه هایی از رویه های قضائی دیوانعالی کشور و آراء وحدت رویه که در رابطه با این مسائل میباشد ارائه گردد.

قانون سجل احوال مصوب ۱۴ خرداد ۱۳۰۴ و قوانین اصلاحی مربوطه مصوب ۲ مرداد ۱۳۰۷ و یازدهم آذرماه ۱۳۱۰ و اول بهمن ماه ۱۳۱۲ و ۱۲ اردیبهشت ماه ۱۳۱۹ رسیدگی بدعاوی راجع به اسناد سجلی را در صلاحیت محاکم ابتدائی

و در محل هائی که محکمه ابتدائی نباشد در صلاحیت محاکم صلح قرارداد و احکام صادر از این دادگاهها فقط قابل پژوهش در محکمه استیناف بود و رسیدگی قضائی در دو مرحله ماهوی انجام میشد و خاتمه می یافت و مجوزی برای طرح این پروندهها در دیوانعالی کشور وجود نداشت.

قانونگزاران سابق توجه داشتند که دیوانعالی کشور عالیترین مرجع قضائی در سطح مملکت میباشد و باید مشکلات و معضلات قضائی را حل کند و مسائل مهم را برای ارشاد و راهنمایی قضات محاکم تشریح نماید و با ایجاد رویه قضائی هم چون چراغی فراراه آنان در اجرای عدالت و احقاق حق باشد.

دعاوی راجع به تغییر تاریخ تولد صاحب سند سجلی مثلاً از خرداد به مرداد یا تغییر نام دارنده شناسنامه از قدمعلی به حسنعلی از مسائلی نیست که توجه و وقت قضات دیوانعالی کشور را از حل و فصل مشکلات قضائی باز دارد و باین امور معطوف مازد نتیجه آنکه:

رسیدگی بدعاوی و اختلافات راجع به اسناد سجلی در مدت ۵ سال بر طبق قوانین موصوف در محاکم ابتدائی و محاکم صلح و محاکم استیناف در دو مرحله ماهوی رسیدگی شد و طرح این دعاوی در دیوانعالی کشور ضرورت پیدا نکرد.

قانون ثبت احوال مصوب دهم تیرماه ۱۳۵۵ مقرراتی برای رفع اشتباه و تصحیح اسناد سجلی در ماده ۳ این قانون پیش بینی نمود که از آنجمله تصحیح هر نوع اشتباه در تحریر مندرجات اسناد ولادت و مرگ بعد از امضاء سند، تکمیل اسناد سجلی از نظر مشخصاتی که نامعلوم مانده، رفع اشتباهات ناشی از تحریر ضمن ثبت وقایع یا نقل مندرجات اسناد بدفاتر ثبت کل، تصحیح اشتباه در ثبت جنس صاحب سند، تغییر نام های ممنوع، حذف کلمات زائد و غیر ضروری میباشد. قانون مزبور مقرر داشته که رسیدگی باین مسائل در هیئتی بنام هیئت حل اختلاف ثبت احوال بعمل آید مرکب از رئیس اداره ثبت احوال، مسئول بایگانی یا معاون او یا نمایندگان آنها، و یکی از کارمندان مطلع اداره مزبور بانتخاب رئیس ثبت احوال استان و این هیئت ها در مقر تمام ادارات ثبت احوال تشکیل گردید. با اجرای این قانون مراجعات مردم به ادارات ثبت احوال و هیئتهای حل اختلاف شروع شد و مراجعین تحت عنوان رفع اشتباه و تصحیح مندرجات سند سجلی خود تقاضای تغییر تاریخ تولد یا تغییر نام یا حذف و ابطال قسمتی از مندرجات شناسنامه خود را داشتند و مأمورین

ثبت احوال به استناد ماده ۹۹۵ قانون مدنی که مقرر میدارد «تغییر مطالبی که در دفاتر سجل احوال ثبت شده است ممکن نیست مگر بموجب حکم محکمه.» ادعای اشتباه را نپذیرفته و رسیدگی را در صلاحیت محاکم دادگستری اعلام و مراجعین را بدادگاههای دادگستری هدایت نمودند.

مراجعات مردم بدادگاههای دادگستری برای تغییر مندرجات اسناد سجلی مواجه گردید با اصلاحات و تغییراتی که در قوانین دادرسی و تشکیلاتی دادگاههای حقوقی بعمل آمد باین شرح:

قانون تشکیل دادگاههای حقوقی ۱ و ۲ مصوب آذرماه ۱۳۶۴ که بجای لایحه قانونی تشکیل دادگاههای عمومی و مخبر دهم مهرماه ۱۳۵۸ شورای انقلاب بمرحله اجرا درآمده رسیدگی باختلاف راجع به اسناد سجلی را در صلاحیت دادگاههای حقوقی یک و در حوزه هائی که دادگاه حقوقی یک تشکیل نشده در صلاحیت دادگاه حقوقی ۲ بنام دادگاه حقوقی ۲ مستقل قرار داده و محکمه استیناف (دادگاه استان) از تشکیلات قضائی دادگستری حذف گردیده است.

قانون تعیین سوار تجدید نظر احکام دادگاهها و نحوه رسیدگی آنها مصوب ۱۴ مهرماه ۱۳۶۷، دیوانعالی کشور را مرجع تجدید نظر احکام دادگاههای حقوقی یک و دادگاه حقوقی یک را مرجع تجدید نظر احکام دادگاههای حقوقی ۲ معین نموده و نتیجه این شده است:

۱- اگر دعاوی و اختلافات راجع به اسناد سجلی در دادگاههای حقوقی یک مطرح شود رسیدگی بصورت یک مرحله ماهوی انجام میشود زیرا رسیدگی دیوانعالی کشور در مرحله تجدید نظر بصورت شکلی است ولی همین دعاوی اگر در حوزه هائی که دادگاه حقوقی ۲ مستقل تشکیل شده مطرح و رسیدگی شود رسیدگی بصورت ماهوی در دو مرحله انجام میشود مرحله اول در دادگاه حقوقی ۲ مستقل و مرحله دوم در دادگاه حقوقی یک زیرا دادگاه حقوقی یک میتواند حکم دادگاه حقوقی ۲ را فسخ نماید و حکم جدید انشاء کند یا آنرا تأیید نماید.

۲- دادگاههای حقوقی ۲ در رسیدگی نخستین و دادگاههای حقوقی یک در رسیدگی تجدید نظر پس از خاتمه رسیدگی حکم صادر مینمایند در صورتیکه اگر این دعاوی در دادگاههای حقوقی یک اقامه شود دادگاه باید پس از رسیدگی نظر بدهد و بطرفین دعوی ابلاغ نماید تا چنانچه در ظرف پنج روز اعتراض شود پرونده برای

اعمال نظارت قانونی بدیوانعالی کشور ارسال شود و پس از اعاده پرونده، دادگاه میتواند به تشخیص خود حکم صادر کند و اگر از این حکم تجدید نظر خواسته شود مجدداً پرونده بدیوانعالی کشور ارسال گردد و دیوانعالی کشور میتواند حکم را صحیح ندانسته و نقض نماید و رسیدگی را بدادگاه دیگری ارجاع دهد و اگر این دادگاه هم در رأی خود اصرار ورزد این امر مستلزم طرح پرونده در هیئت عمومی حقوقی دیوانعالی کشور برای رسیدگی با اعتراض محکوم علیه است.

بنابراین رسیدگی بدعاوی راجع به اسناد سجلی در فرض اول بصورت دو مرحله ماهوی و در فرض ثانی بصورت یک مرحله ماهوی آنهم با این مسیر طولانی و غیر ضروری انجام میشود که بهیچوجه قابل توجیه نیست و حجم زیاد پروندههای راجع به اسناد سجلی این نقیصه را نشان میدهد و عدم رضایت مردم را بیشتر میسازد.

برای رفع این مشکل و جلوگیری از تأخیر رسیدگی در دادگاهها و عدم ارسال این پروندهها از اقصی نقاط مملکت بدیوانعالی کشور که موجب سرگردانی و بلا- تکلیفی مردم میباشد لایحه‌ای از طرف قوه قضائیه تهیه و به مجلس شورای اسلامی ارسال و در کمیسیون امور حقوقی و قضائی بررسی و تصویب شد و در دستور کار مجلس قرار گرفت، در این لایحه پیش‌بینی شده که دادگاههای حقوقی یک هم مانند دادگاههای حقوقی ۲ پس از رسیدگی نخستین بدعاوی که مطرح میشود رأی صادر نمایند و رسیدگی بدعاوی و اختلافات راجع به اسناد سجلی در صلاحیت دادگاهها حقوقی ۲ و حقوقی ۲ مستقل باشد و احکام صادر از این دادگاهها در دادگاههای حقوقی یک به عنوان مرجع تجدید نظر رسیدگی ماهوی شود و دعوی مختومه گردد و مسیر طولانی این دعاوی و پروندههای مربوطه از دیوانعالی کشور قطع شود.

تصویب این لایحه در مجلس شورای اسلامی بمناسبت پایان دوره قانونگزاری مجلس معوق مانده و اقتضا دارد که با تشکیل دوره چهارم مجلس و پیگیری موضوع از طرف مقامات مسئول قوه قضائیه، این لایحه بتصویب برسد زیرا در تسهیل کار و رفع مشکلات مردم و تسریع در رسیدگی‌های قضائی اثرات انکارناپذیر دارد.

قانون حفظ اعتبار اسناد سجلی و جلوگیری از تزلزل آنها مصوب دوم بهمن‌ماه ۱۳۶۷ برای جلوگیری از دعاوی متعدد و بیموردی که برای تغییر تاریخ تولد دارندگان اسناد سجلی اقامه میشود بتصویب رسیده و متن آن عیناً نقل میشود:

«از تاریخ تصویب این قانون تغییر تاریخ تولد اشخاص ممنوع است- صاحب

شناسنامه تنها یکبار در طول عمر و در صورتیکه اختلاف سن واقعی با سن مندرج در اسناد سجلی به تشخیص کمیسیون مرکب از فرماندار یا بخشدار- رئیس ثبت احوال محل- پزشک منتخب مدیرعامل سازمان بهداشتی استان- رئیس شورای اسلامی شهر و یا بخش محل صدور شناسنامه- با عضویت و ریاست قاضی دادگاه صالحه محل- تشکیل میگردد بیش از پنج سال باشد میتواند سن خود را اصلاح نماید».

قانون مزبور تغییر تاریخ تولد را که در اسناد سجلی ثبت شده ممنوع ساخته و این ممنوعیت از طرف مراجع قضائی دادگستری باید رعایت شود و دادگاههای دادگستری بطور کلی نباید دعوی راجع به تغییر تاریخ تولد را پذیرفته و رسیدگی نمایند بلکه باید در این نوع پروندهها به استناد ماده ۱۶ قانون اصلاح پاره‌ای از قوانین دادگستری مصوب ۲۵ خردادماه ۱۳۵۶ و به اعتبار صلاحیت کمیسیون مذکور در قانون حفظ اعتبار اسناد سجلی قرار عدم صلاحیت ذاتی صادر نموده و برای ملاحظه دیوانعالی کشور ارسال دارند تا پس از تأیید قرار، پرونده به کمیسیون ثبت احوال محل صدور شناسنامه فرستاده شود. (۱)

قانون حفظ اعتبار اسناد سجلی برای جلوگیری از حجم زیاد دعاوی راجع به اسناد سجلی که در مورد تغییر تاریخ تولد در دادگاهها مطرح میشود تأثیری نکرد و با اینکه هیئت عمومی حقوقی دیوانعالی کشور در رأی اصراری شماره ۱۸-۶۹/۸/۸ استدلال و اظهار نظر نموده که دادگاهها نباید بدعاوی راجع به تغییر تاریخ تولد رسیدگی نمایند با این حال متقاضیان تغییر تاریخ تولد برای این نوع دعاوی عنوان جدیدی انتخاب نموده و ادعا میکنند که شناسنامه مورد دعوی مربوط به برادر یا خواهر آنان بوده که فوت شده و متقاضی پس از فوت او تولد یافته و برای وی شناسنامه نگرفته‌اند و از شناسنامه متوفی استفاده مینمایند و تقاضا دارد که این شناسنامه ابطال شود و شناسنامه جدیدی بنام او با تغییر تاریخ تولد صادر شود.

۱ - لازم بتذکر است که اگر دعوی حقوقی عنوان نسب یا نفی ولد یا انکار زوجیت و امثال آنها را پیدا نماید دعاوی مزبور از شمول اختلافات راجع به اسناد سجلی خارج و رسیدگی آنها در صلاحیت دادگاههای مدنی خاص میباشد و آراء صادر از دادگاههای مدنی خاص در ظرف ده روز پس از ابلاغ به محکوم علیه قابل رسیدگی تجدیدنظر در دیوانعالی کشور است

شک نیست که دادگاههای حقوقی میتوانند با استفاده از ارشاد قانونی دیوانعالی کشور که در رأی اصراری ۱۸ - ۹/۸/۸ هیئت عمومی حقوقی مشروحاً استدلال شده از رسیدگی به این نوع دعاوی که نتیجه آن تغییر تاریخ تولد میباشد خودداری نموده و قرار عدم صلاحیت صادر نمایند زیرا رسیدگی بدرخواست ابطال شناسنامه متوفی و اصدار شناسنامه بنام کسانی که شناسنامه نگرفته اند از وظایف ادارات ثبت احوال میباشد و دلیلی بر امتناع مسئولین ادارات مزبور در انجام وظیفه ارائه نمی گردد و فقط بگواهی گواهان و گواهی پزشکی استناد میشود که نمیتواند در امر صلاحیت دادگاه مؤثر باشد و مجوز رسیدگی دادگاه و الزام ادارات ثبت احوال دایر به ابطال شناسنامه سابق و اصدار شناسنامه جدید با تغییر تاریخ تولد متقاضی گردد و راه قرار از قانون گشوده شود .

بعضی از دادگاهها بهمین ترتیب عمل کرده و در مورد ادعای فوت صاحب شناسنامه و درخواست صدور حکم برای اخذ شناسنامه با تاریخ تولد موردنظر متقاضی قرار عدم صلاحیت صادر نموده اند که در دیوانعالی کشور ابرام شده است و لی اکثر دادگاههای حقوقی با الهام از رأی وحدت رویه شماره ۲۷ - ۱۳۵۳/۳/۱۵ هیئت عمومی دیوانعالی کشور و بدون رعایت قانون حفظ اعتبار اسناد سجلی باین نوع دعاوی رسیدگی نموده و حکم صادر نموده اند تا اداره ثبت احوال شناسنامه مورد اختلاف را ابطال و شناسنامه دیگری با تغییر تاریخ تولد بنام خواهان صادر نماید (۱) بنابر آنچه ذکر شد قوانین لازم الاجرای کنونی که در رسیدگی بدعاوی و اختلافات راجع به اسناد سجلی میتوانند مستند دادگاهها قرار گیرد منحصرأ قانون ثبت احوال مصوب دهم تیرماه ۱۳۵۵ و

۱ - رأی وحدت رویه ۲۷ - ۱۳۵۳/۳/۱۵ «نظر باینکه ادعای خواهان مبنی بر عدم تعلق شناسنامه موجود به او مورد قبول اداره آمار و ثبت احوال نبوده و بهمین جهت برای ابطال آن ناچار بمراجعه دادگاه شده است دعوی عنواناً اختلاف در اسناد سجلی است و برطبق ماده ۴ قانون ثبت احوال مصوب ۱۳۱۹ رسیدگی آن در صلاحیت محاکم دادگستری میباشد لذا رأی شعبه سوم دادگاه استان خراسان که دادگستری را صالح تشخیص نموده صحیحاً صادر شده است این رأی بموجب ماده ۳ از مواد اضافه شده به قانون آئین دادرسی کیفری مصوب اول مردادماه ۱۳۳۷ در موارد مشابه برای دادگاهها لازم الاتباع است.

قانون حفظ اعتبار اسناد سجلی و جلوگیری از تزلزل آنها مصوب دوم بهمن ماه ۱۳۶۷ می باشد و قانون ثبت احوال مصوب ۱۳۱۹ و قوانین ثبت احوال قبلی بشرح ماده ۵۴ قانون مصوب ۱۳۵۵ کلاً نسخ شده و اعتبار آنها زایل گردیده است.

مسئله ای که در اینجا مطرح میشود این است که رأی وحدت رویه شماره ۲۷ براساس ماده ۴۴ قانون ثبت احوال ۱۳۱۹ صادره شده و قانون مزبور منسوخ است آیا با این حال رأی وحدت رویه موصوف به قوت و اعتبار خود باقی است یا اعتبار خود را از دست داده است؟

برای پاسخ باین مسئله نکات ذیل قابل توجه است:

۱- ماده اول قانون ثبت احوال ۱۳۵۵، ثبت ولادت و صدور برگ شناسنامه و هم چنین ثبت واقعه فوت و صدور گواهی فوت را از وظایف سازمان ثبت احوال قرار داده که در هر حوزه اداره ثبت احوال انجام میشود بنابراین اگر صاحب سند سجلی فوت شود مأمورین ثبت احوال مراتب را در دفتر متوفیات ثبت نموده و شناسنامه متوفی را ابطال و گواهی فوت صادر مینمایند و بدون انجام این مقدمات تشریفات کفن و دفن انجام نمیشود، لذا ادعای اینکه صاحب سند سجلی فوت شده و شناسنامه او ابطال نگردیده غیر معقول است مگر اینکه فرض شود متوفی شناسنامه مکرر داشته و یکی از آنها بدون ثبت در دفتر متوفیات و مهر ابطال باقی مانده باشد که در اینصورت هم ابطال شناسنامه مکرر برطبق بند ۴ ماده ۳ قانون ثبت احوال ۱۳۵۵ در صلاحیت ادارات ثبت احوال است.

۲- صدور شناسنامه برای اشخاصی که پس از تولد شناسنامه نگرفته اند و یا از شناسنامه متوفی یا شناسنامه دیگران استفاده کرده اند در صلاحیت ادارات ثبت احوال میباشد و مأمورین ثبت احوال برطبق ماده ۵۴ اصلاحی قانون ثبت احوال ۱۳۵۵ اگر در هویت و تابعیت متقاضی تردید نداشته باشند بنام او شناسنامه صادر مینمایند و در صورت تردید و عدم ارائه مدارک لازم (مانند اتباع افغانستان یا پاکستان و غیره مراتب را برای اثبات هویت متقاضی بمراجع انتظامی و برای اثبات تابعیت متقاضی به شورای تأمین شهرستان ارجاع میدهند و در صورت تأیید هویت و تابعیت ایرانی متقاضی بنام او شناسنامه صادر مینمایند.

بنابراین در دعاوی که تحت عنوان ابطال شناسنامه متوفی و اصدار شناسنامه بنام متقاضی با تاریخ تولد جدید اقامه میشود باین مسائل باید رسیدگی شود که

از صلاحیت ذاتی دادگاههای دادگستری خارج و در صلاحیت ادارات ثبت احوال است.

آمار پرونده‌های راجع به اسناد سجلی که همه ماهه بدیوانعالی کشور میرسد نشان میدهد که ۹۰٪ از پرونده‌های مزبور براساس ادعای فوت صاحب شناسنامه و استفاده خواهان از شناسنامه متوفی و درخواست ابطال شناسنامه سابق و اصدار شناسنامه با تاریخ تولد جدید مطرح و رسیدگی شده و مدرك دعوی يك برگ استشهاد نامه یا گواهی پزشك از نظر سن تقریبی متقاضی بوده است.

۳- آراء وحدت رویه هیئت عمومی دیوانعالی کشور که به استناد قانون وحدت رویه قضائی مصوب ۱۳۲۸ یا ماده ۳ از مواد اضافه شده به قانون آئین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۳۷ صادر میشود برای جلوگیری از تفسیرهای قضائی ناصحیح قضات و سوء استنباط آنان از قوانین میباشد که به صدور آراء معارض و متهاافت منتهی گردیده است.

هیئت عمومی وحدت رویه دیوانعالی کشور براساس اصل ۱۶۱ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران تفسیر قضائی صحیح را با رأی وحدت رویه اعلام مینماید تا برای دادگاهها و شعب دیوانعالی کشور در موضوعات مشابه لازم الاتباع باشد. رأی وحدت رویه یا تفسیر قضائی صحیح از قانون قائم باعتبار قانون است و هر زمان که قانون مورد تفسیر نسخ شود و اعتبار خود را از دست بدهد رأی وحدت رویه هم که تفسیر قضائی قانون منسوخ بوده فاقد ارزش و اعتبار میگردد.

از این مقدمه میتوان نتیجه گرفت که قانون ثبت احوال ۱۳۱۹ و ماده ۴۴ آن بموجب قانون ثبت احوال ۱۳۵۰ و قانون حفظ اعتبار اسناد سجلی مصوب ۱۳۶۷ نسخ شده و فاقد اعتبار گردیده و بالملازمه رأی وحدت رویه شماره ۲۷- ۵۳/۳/۱۰ مبنی بر تفسیر ماده ۴۴ این قانون هم منسوخ و اعتبار و در رسیدگی بدعاوی و اختلافات راجع به اسناد سجلی قابل تبعیت و استناد نیست. بدیهی است اگر هیئت عمومی دیوانعالی کشور در مورد سوء استنباط قضات محاکم از قوانین لازم الاجرای اخیرالتصویب، رأی وحدت رویه صادر نماید مشکلات کنونی تقلیل می یابد و با تصویب لایحه ای که در دستور کار مجلس شورای اسلامی میباشد این مشکلات بکلی برطرف میشود.

در پایان این مطالب چند نمونه از آراء وحدت رویه هیئت عمومی دیوانعالی

کشور که در رسیدگی بدعاوی و اختلافات راجع به اسناد سجلی صادر شده و برای دادگاهها و شعب دیوانعالی کشور در موارد مشابه لازم الاتباع می باشد نقل میشود:

۱ - رسیدگی بدعوی تغییر نام در شناسنامه در صلاحیت دادگاههای دادگستری است

شماره ۲- ۱۳۶۲/۱/۲۱

نظر باینکه تبصره ۳ ماده ۴ قانون ثبت احوال مصوب تیرماه ۱۳۵۵ ناظر به اعطاء اختیار به هیئت حل اختلاف برای تغییر نام های ممنوع میباشد و رسیدگی به سایر دعاوی مربوط به نام اشخاص در صلاحیت عام محاکم عمومی دادگستری است لذا دادنامه صادر از شعبه سوم دیوانعالی کشور که بر همین اساس صدور یافته صحیح و موافق با موازین قانونی است. (مجموعه قوانین سال ۱۳۶۲ ص ۴۷).

۲ - رسیدگی بدعوی حذف یکی از دو نام در شناسنامه در صلاحیت دادگاههای دادگستری است

شماره ۲۲۴- ۱۳۴۹/۷/۸

نظر باینکه بحکایت جریان کار معلوم میشود تقاضا کنندگان مندرجات اسناد سجلی را هنگام تنظیم آن صحیح دانسته و دعوی آنان بر مخدوش بودن آن اسناد نیست، بلکه مورد درخواست آنان حذف یکی از دو نام مذکور در اسناد است که زائد و منافی با شهرت دارنده اسناد مزبور میداند و این ادعا مخالف با مندرجات سند رسمی نیست تا بتوان مورد را مشمول مادتين ۹۹۹ و ۳۰۹ قانون مدنی دانست و شهادت شهود در چنین موردی قابل ترتیب اثر میباشد لذا حکم شعبه ۶ دادگاه استان مرکز صحیح تشخیص میگردد. (مجموعه قوانین سال ۱۳۴۹ ص ۷ رویه قضائی).

(این رأی مقدمه مشروحي دارد که در قانون چاپ شده است).

۳ - رسیدگی بدعوی تغییر نام از لحاظ جنس در صلاحیت دادگاههای دادگستری است

شماره ۵۰۴- ۱۳۶۶/۲/۱۰

دخه است تغییر نام صاحب سند سجلی از حیث جنس (ذکور به اناث یا

بالعکس) از مسائلی است که واجد آثار حقوقی میباشد و از شمول بند ۴ ماده ۳ قانون ثبت احوال مصوب ۱۳۵۵ خارج و رسیدگی آن در صلاحیت محاکم عمومی دادگستری است بنابراین رأی شعبه ۱۳ دیوانعالی کشور که نتیجه براساس این نظر صادر شده صحیح و منطبق با موازین قانونی است. (مجموعه قوانین ۱۳۶۶ ص ۲۴۰)

۴- رسیدگی بدعوی حذف واقعه فوت از سند سجلی در صلاحیت دادگاههای دادگستری است

شماره ۵۱۲-۵/۸/۱۳۶۷

دعوی راجع به ابطال واقعه فوت یا رفع این واقعه از اسناد ثبت احوال علاوه بر اینکه متضمن آثار حقوقی میباشد از شمول ماده ۳ قانون ثبت احوال مصوب تیرماه ۱۳۵۵ خارج و رسیدگی بدعوی مزبور در صلاحیت دادگاههای عمومی دادگستری است لذا رأی شعبه ششم دیوانعالی کشور بر صلاحیت محاکم عمومی دادگستری صحیح و منطبق با موازین قانونی است.

(مجموعه قوانین سال ۱۳۶۷ ص ۶۸۵)

۵- ادعای وجود رابطه مادر و فرزندی دعوی نسب و رسیدگی آن در صلاحیت دادگاههای مدنی خاص است

شماره ۵۱۳-۵/۸/۱۳۶۷

ادعای وجود رابطه مادر و فرزندی از جمله دعاوی راجع به نسب میباشد که بر طبق بند ۲ ماده ۳ لایحه قانونی دادگاه مدنی خاص مصوب مهرماه ۱۳۵۸ شورای انقلاب باید در دادگاه مدنی خاص رسیدگی شود لذا رأی شعبه ۱۳ دیوانعالی کشور که با این نظر مطابقت دارد صحیح تشخیص میشود. (مجموعه قوانین سال ۱۳۶۷ ص ۶۸۳)

در پایان این بحث بی مناسبت نیست به یکی از ثار ناشی از احکامی که دادگاههای حقوقی بدون رعایت قانون حفظ اعتبار اسناد سجلی و جلوگیری از تزلزل آنها مصوب ۱۳۶۷ صادر مینمایند توجه شود:

ماده ۳ قانون خدمت وظیفه عمومی مصوب ۲۹ مهرماه ۱۳۶۳ مجلس شورای اسلامی باین عبارت است:

«سن مشمولان و افراد تحت تکفل از لحاظ خدمت وظیفه و یا معافیت از آن تابع مندرجات اولیه اولین شناسنامه بوده و هرگونه تغییری که بعداً بعمل آمده باشد از لحاظ وظیفه عمومی معتبر نخواهد بود».

در ماده ۸ آئین نامه اجرائی قانون مزبور هم تصریح شده... «ابطال شناسنامه و اسناد سجلی مربوط به آن ولو براساس حکم صادره از مراجع قضائی معتبر نخواهد بود».

احکامی که دادگاههای دادگستری پس از رسیدگی بادهای دارندگان اسناد سجلی صادر نموده و ادعای فوت برادر یا خواهر متقاضی و تعلق شناسنامه را به متوفی ثابت دانسته و ادارات ثبت احوال را مکلف ساخته اند که شناسنامه ارائه شده را ابطال و شناسنامه دیگری با تاریخ تولد جدید صادر نمایند برای سن مشمولین خدمت وظیفه عمومی مورد قبول حوزه های نظام وظیفه واقع نشده و مسئولین ادارات نظام وظیفه باستناد قسمتی از ماده ۸ آئین نامه اجرائی ماده ۳ قانون موصوف سن افراد ذکور را برای خدمت وظیفه، همان سن مندرج در شناسنامه اولیه شناخته اند.

یکی از کسانی که باستناد حکم دادگاه بادره ثبت احوال مراجعه نموده و شناسنامه اولیه را تحویل داده و شناسنامه دیگری با تاریخ تولد جدید گرفته ولی با ایراد و اشکال حوزه های نظام وظیفه مواجه شده بدیوان عدالت اداری شکایت کرده و ابطال آن قسمت از ماده ۸ آئین نامه اجرائی را که ناظر به غیرمعتبر بودن احکام مراجع قضائی میباشد درخواست نموده است.

نماینده وزارت کشور در پاسخ این شکایت به قانون حفظ اعتبار اسناد سجلی و جلوگیری از تزلزل آنها استناد کرده و توضیح داده که ثبت واقعه فوت و ابطال شناسنامه متوفی در صلاحیت ادارات ثبت احوال میباشد و مأمورین ثبت احوال برای افرادی که شناسنامه نگرفته اند برطبق قانون ثبت احوال مصوب ۱۳۵۵ و ماده ۵ اصلاحی آن شناسنامه صادر مینمایند و نیازی برای مراجعه بدادگاههای دادگستری نیست اما کسانی که در مقام تغییر تاریخ تولد خود میباشند ادعای فوت صاحب شناسنامه ای را که در دست دارند مطرح میسازند تا شناسنامه اولیه ابطال شود و شناسنامه ای با تاریخ تولد جدید برای آنها صادر شود بدیهی است چنین شناسنامه ای برطبق ماده ۳ قانون خدمت وظیفه عمومی و ماده ۸ آئین نامه اجرائی

آن نمیتواند ملاک سن مشمولین برای خدمت وظیفه عمومی باشد و آئین نامه مزبور بر وفق قانون صادر شده است. هیئت عمومی دیوان عدالت اداری پس از رسیدگی به شرح رأی شماره ۱۲۳ مورخ ۱۳۶۸/۱۲/۲۴ چنین رأی داده است^(۱).

«آن بخش از ماده ۸ آئین نامه اجرائی قانون وظیفه عمومی که جمله [ابطال شناسنامه] در آن مندرج است بدلیل استفاده از تعبیر [ابطال شناسنامه] و اینکه در متن ماده ۳ قانون خدمت وظیفه عمومی عبارت [تغییر شناسنامه] قید گردیده و از نظر مفهوم قانونی و قضائی تغییر شناسنامه مقوله ای غیر از ابطال آن است خروج قوه مجریه از حدود اختیارات شناخته شد بنا بمراتب هیئت عمومی دیوان عدالت اداری مستنداً بماده ۲۵ قانون دیوان عدالت اداری قسمتی از ماده ۸ آئین نامه اجرائی قانون خدمت وظیفه عمومی را به ترتیبی که در فوق قید گردید ابطال مینماید.»

تفسیر قضائی هیئت عمومی دیوان عدالت اداری از جمله «تغییر شناسنامه» که در ماده ۳ قانون خدمت وظیفه عمومی ذکر شده و جمله «ابطال شناسنامه» که در ماده ۸ آئین نامه اجرائی این ماده تصریح شده، بر تعداد دعاوی راجع به اسناد سجلی برای تغییر تاریخ تولد چندین برابر افزوده است.

بر تفسیر قضائی هیئت عمومی دیوان عدالت اداری که تغییر شناسنامه و ابطال شناسنامه را بالاخص در مورد تاریخ تولد صاحب شناسنامه از دو مقوله تشخیص گردیده اشکال وارد است باین شرح:

۱- اگر شناسنامه علی الاطلاق ابطال شود کلیه مندرجات آن بی اعتبار خواهد بود که اعم از نام و نام خانوادگی و تاریخ تولد صاحب شناسنامه و نام پدر و مادر او و تاریخ تولد آنها و محل تولد و غیره میباشد و حال آنکه متقاضی ابطال شناسنامه که بدادگاههای دادگستری مراجعه مینماید هویت خود و هویت پدر و مادر و مشخصات آنها را صحیح میداند و ابطال شناسنامه را بنحو اطلاق تقاضا ندارد بلکه از دادگاه میخواهد که تاریخ تولد او از آنچه که در شناسنامه اولیه قید شده به تاریخ تولد جدید تغییر پیدا کند و کلمه ابطال شناسنامه که در دادخواست بکار رفته واقعاً بمعنای تغییر است.

۲- دادگاههای دادگستری هم در احکامی که در این نوع دعاوی صادر

مینمایند بدون اظهار نظر قضائی در مورد هویت و مشخصات صاحب شناسنامه و هویت و مشخصات پدر و مادر او براساس گواهی پزشک یا استشهادنامه تاریخ جدیدی را برای تولد متقاضی تعیین و در حکم خود قید مینمایند که غیر از تاریخ تولد مندرج در شناسنامه اولیه است.

۳- در رابطه با مسئله مشمولان خدمت وظیفه عمومی آنچه که مورد نظر قانونگذار میباشد سن واقعی است که بحکم ماده ۳ قانون خدمت وظیفه عمومی از مندرجات اولیه اولین شناسنامه بدست می‌آید و هرگونه تغییری که بعداً بعمل آید از لحاظ خدمت وظیفه عمومی فاقد اعتبار میباشد. ماده ۸ آئین‌نامه اجرائی قانون خدمت وظیفه عمومی هم هرگونه تغییرات بعدی تاریخ تولد مشمولین را ولو اینکه با حکم دادگاه باشد در امر خدمت نظام وظیفه معتبر ندانسته که با ماده ۳ قانون موصوف مناقات ندارد و مؤید آن است.

نتیجه آنکه هیئت عمومی دیوان عدالت اداری برای کسانی که در مقام فرار از اجرای قانون حفظ اعتبار اسناد سجلی و جلوگیری از تزلزل آنها باشند روزنه امید گشوده است و بار سنگین این نوع دعاوی و شکایات که بی‌نهایت روزافزون میباشد در مرحله نهائی بر دیوانعالی کشور تحمیل میشود.

